

امامی که لقب «تقی» گرفت!

<"xml encoding="UTF-8?">



امام جواد (علیه السلام) مانند سایر ائمه (علیهم السلام)، دوران زندگی مظلومانه و پرمشقتی را سپری نمودند، و در پایان هم به علت ناتوانی دشمنان، از کمرنگ کردن انوار امامت و خراب کردن چهره الهی این امام بزرگوار، حضرت را مسموم و به شهادت رسانیدند. در شهادت این امام هم، اوج مظلومیت ائمه به نمایش گذارده شد و امام توسط همسر خود، دختر مأمون، به شهادت رسیدند.

چرا «تقی» ؟

حضرت القاب بسیار دارند، که یکی از القاب آن حضرت «تقی» است و این به خاطر جلوه و ظهور خاصی است که تقوای الهی آن امام همام در اجتماع آن روز نمود داشته و جهانی از پاکی و عفاف و تقوا را فرا راه دیدگان قرار داده بود و الا تمامی معصومین بر خوردار از صفت تقوا و عصمت الهی هستند. چنانکه همه «صادق» راستگو و «کاظم» فرو برنده خشم و «زین العابدین» زینت عابدین هستند.

اما فرهنگ القاب معصومین ریشه ای اجتماعی و برخاسته از عنایت الهی دارد که لقب «تقی» نیز از این مقوله است.

نگاهی به شرایط اجتماعی آن بزرگوار و وضعیت درباریان، ما را بدین نکته رهنمون می‌کند که دشمن تلاشی پیگیر داشت، تا به گمان خود، آن حضرت را با عیاشی‌ها و فساد دربار برای يك بار هم که شده است، آلوده کند، و در نتیجه آن حضرت را از چشم شیعیان و طرفدارانش که او را به خاطر پاکی و طهارت الهی اش می ستودند، ساقط کند و حتی مامون، برای کشاندن آن حضرت به بزم دربار، دخترش ام الفضل را به عقد آن حضرت در آورد و در این جهت دستور لازم را نیز صادر کرد. اما راه بجایی نبرد و پاکی و تقوای امامت بر اندیشه باطل مأمونی، پیروز گشت

و نورانیته مضاعف یافت. در این باره کافی است روایت ذیل را مرور کنیم.

دشمن تلاشی پیگیر داشت، تا به گمان خود، آن حضرت را با عیاشی ها و فساد دربار برای يك بار هم که شده است، آلوده کند، و در نتیجه آن حضرت را از چشم شیعیان و طرفدارانش که او را به خاطر پاکی و طهارت الهی اش می ستودند، ساقط کند

زهی خیال باطل

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از محمد بن ریان نقل می کند که، مأمون، درباره امام محمد تقی (علیه السلام) به هر نیرنگی دست زد، شاید بتواند آن حضرت را مانند خود اهل دنیا نماید و به فسق و لهو، او را متمایل کند، به نتیجه ای نرسید، تا زمانی که خواست دختر خود را به خانه آن حضرت بفرستد، دستور داد صد کنیزك از زیباترین کنیزکان را بگمارند، تا زمانی که امام جواد (علیه السلام) برای حضور در مجلس دامادی وارد می شود، با جامه های جواهر نشان از او استقبال کنند.

کنیزان به آن دستور العمل رفتار کردند ولی حضرت توجهی به آنها ننمود.

و مردی بود به نام «مخارق» که آوازه خوان بود و بربط نواز و ریشی دراز داشت. مأمون او را طلبید و از او خواست که تلاش خود را جهت متمایل نمودن امام به امور مزبور بکار گیرد.

مخارق به مأمون گفت اگر ابوجعفر (علیه السلام) کمترین علاقه ای به دنیا داشته باشد، من به تنهایی مقصود تو را تأمین می کنم.

پس نشست مقابل آن حضرت و آواز خود را بلند کرد بگونه ای که اهل خانه دورش گرد آمدند و شروع کرد به نواختن عود و آوازخوانی.

ساعتی چنین کرد، ولی دید حضرت جواد (علیه السلام) نه به سوی او، و نه به راست و چپ خود هیچ توجهی ننمود.

سپس سر برداشت و رو به آن مرد کرد و فرمود، «اتق الله یاذا العثنون» از خدا پروا کن ای ریش دراز. پس عود و بربط از دست آن مرد افتاد و دستش از کار افتاد تا آن که بمرد.

مامون از او پرسید تو را چه شد؟ گفت: وقتی که ابو جعفر (علیه السلام) فریاد برکشید، آن چنان هراسیدم که هرگز به حالت اول باز نخواهم گشت.

روایت فوق بیانگر عمق توطئه مأمون، جهت نشانه گرفتن تقوای الهی امام جواد (علیه السلام) می باشد، که عصمت الهی امام جواد (علیه السلام) نقشه های آنان را نقش بر آب می نمود. و در همین راستا سخن دیگری که از «ابن ابی داود» نقل شده است که در جمع اطرافیان خود گفت:

خلیفه به این فکر افتاده است که ابوجعفر (علیه السلام) را برای شیعیان و پیروانش به صورت - العیاذ بالله - زشت و مست نامتعادل و آلوده به عطر مخصوص زنان نمودار کند. نظر شما در این باره چیست؟ آنها می گویند این کار دلیل شیعیان و حجت آنان را از بین خواهد برد. اما فردی از میان آنان می گوید جاسوسهایی از میان شیعیان برابیم این چنین خبر آورده اند که، شیعیان می گویند در هر زمان باید حجتی الهی باشد و هرگاه حکومت

متعرض فردی که چنین مقامی نزد آنان دارد بشود، خود بهترین دلیل است بر اینکه او حجت خداست. پس از نومییدی از همراهی امام و درخشش هرچه بیشتر جلوه‌های پاکی و تقوای امام بود که دشمن تصمیم به شهادت امام (علیه السلام) را می‌گیرد، زیرا که هر روز شخصیت امام فروغی فروزان تر به خویش می‌گیرد و دلهای مشتاق پاکی و عفاف را هرچه بیشتر بسوی خویش جذب می‌کند. پس از آن «ابن ابی‌داود» خبر را به خلیفه منتقل می‌کند. در این هنگام خلیفه این چنین اظهار نظر می‌کند که: «امروز در باره اینها هیچ چاره و حيله ای وجود ندارد. ابوجعفر را اذیت نکنید. امام (علیه السلام) خود بی رغبتی و ناراحتی خویش را از وضعیت دربار و همراهی آنان اظهار می‌داشت. «حسین مکاری» می‌گوید:

در بغداد بر ابوجعفر (علیه السلام) وارد شدم، وی در نزد خلیفه بانهایت جلالت می‌زیست. با خود گفتم که حضرت جواد (علیه السلام) با این موقعیت که در اینجا دارد دیگر به مدینه بر نخواهد گشت. چون این خیال در خاطر من گذشت، دیدم امام سرش را پایین انداخت و پس از اندکی سر بلند کرد در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: «ای حسین، نان جو با نمک نیم کوب در حرم رسول خدا (صل الله علیه و اله) نزد من بهتر است از آنچه که مشاهده می‌کنی».

پس از نومییدی از همراهی امام و درخشش هرچه بیشتر جلوه‌های پاکی و تقوای امام بود که دشمن تصمیم به شهادت امام (علیه السلام) را می‌گیرد، زیرا که هر روز شخصیت امام فروغی فروزان تر به خویش می‌گیرد و دلهای مشتاق پاکی و عفاف را هرچه بیشتر بسوی خویش جذب می‌کند.